



بررسی جایگاه صلح فرهنگی در قرآن کریم*

- مهدی حسن‌زاده^۱
- رسول اکبری چایی‌چی^۲

چکیده

بر خلاف نگاه برخی منتقدان معاصر که ادیان را از عوامل اصلی بروز درگیری و مناقشات در تاریخ بشر، به ویژه در تاریخ معاصر می‌دانند، به نظر می‌رسد ادیان و متون مقدس آن‌ها می‌توانند در زمینه نفی خشونت و اهتمام در ایجاد صلح، نقشی کارساز داشته باشند. به طور خاص، برای دستیابی به راهکارهای متون مقدس در این زمینه، می‌توان از نظریات خشونت و صلح بهره برد تا چارچوبی مشخص تنظیم شود. جستار حاضر بر آن است تا از مجرای نظریات پیش‌تاز در این زمینه، به برخی آیات قرآنی مرتبط، توجه کند. قرآن کریم در مقام منبع مهم معرفتی و نگرشی، در آیات خود به مخالفت با خشونت فرهنگی پرداخته و توصیه‌ها و قابلیت‌های مناسبی در برقراری صلح فرهنگی پیش داشته است. در زمینه صلح آفرینی فرهنگی نیز می‌توان بر عنصر

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱/۳۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۴/۲۳.

۱. استادیار دانشگاه فردوسی مشهد (hasanzadeh@um.ac.ir).

۲. کارشناس ارشد ادیان و عرفان تطبیقی (نویسنده مسئول) (akbari.rsl@gmail.com).

همدلی متمرکز شد که قرآن کریم آن را بیش از هر چیز با زبان اشتراکات انسانی معرفی می‌کند؛ اشتراکاتی که می‌توانند در سه مقولهٔ متافیزیکی، زیستی و تاریخی دسته‌بندی گردند.

واژگان کلیدی: خشونت فرهنگی، صلح فرهنگی، اشتراکات انسانی، یوهان گالتونگ.

مقدمه

امروز، بسیاری از پژوهشگران بر تأثیر دین بر عرصه‌هایی چون سیاست، اقتصاد، و تعلیم و تربیت (برای نمونه ر.ک: برگر، ۱۳۸۰: ۱۳؛ Berger, 1980: 42؛ Little & Appleby, 2004: 1-2) انگشت می‌نهند. این حضور محسوس که برخی از آن به «بازگشت دین به ساحت عمومی» یاد می‌کنند (Thomas, 2005: 1)، چالش‌هایی را در فهم و تأویل نوع اثرگذاری یا مداخلهٔ دین در پویایی اجتماعی پدید آورده است، به گونه‌ای که هر روز در جهان، کشمکش‌ها یا مناقشاتی را می‌توان دید که دین در آن به طور مستقیم یا غیر مستقیم دخیل است (Kimball, 2008: 30؛ Dawkins, 2006: 34)، تا آنجا که برخی مدعی شده‌اند که دین با قدرت تقدس‌دهی^۱ خود، هرگونه هدف یا عملی را توجیه اخلاقی می‌کند و مرجعی برای مشروعیت‌بخشی به خشونت به شمار می‌رود (Fox, 1999: 119).

در مقابل، از دید برخی نگارندگان و اندیشمندان، آموزه‌های دین همواره نویدبخش آرامش و صلحند و تاریخ در حافظهٔ خود، جهان‌بینی و الگوهای متعالی دینی را برای عمل محبت‌آمیز، ایثار، خدمت به دیگران و صلح‌آفرینی ثبت کرده است (Armstrong, 2006: 4؛ James, 2002: 284-286). بسیاری از این نگارندگان بر این باورند که هستهٔ معنوی تمامی ادیان، الگوهای نگرشی و رفتاری را در خود جای داده است که از تفرقه می‌کاهد و با تمرکز بر ارزش‌های مشترک، همگرایی و پیوستگی را در جامعهٔ انسانی به اوج می‌رساند (Hertog, 2010: 36)، به ویژه آموزه‌هایی چون گذشت، بخشش، شفقت و احسان که در ایجاد فضای مدارا و صلح بر آن تأکید می‌شود (Tyler, 2008: 38).

1. Sanctification.

متن یا متون مقدس ادیان مختلف، راهکارهایی ارزشمند را برای ایجاد چنین فضایی پیش می‌نهند. استخراج و استنباط چنین راهکارهایی، با توجه به اهمیت ایجاد فضایی آرام برای رسیدن به توسعه متوازن روابط انسانی، ضرورتی دوچندان می‌یابد. در این جستار می‌کوشیم راهکارهای مذکور را در دین اسلام بازشناسیم و به جستجوی آن در میان آیات قرآن کریم پردازیم.

برای دستیابی به برخی آیات که راهکارهایی صلح‌آفرین را فراروی خواننده می‌نهند، لازم است نخست، تلقی خود را از مفهوم صلح روشن سازیم. در ادبیات جهانی، مفهوم «صلح» تعاریفی مختلف یافته است؛ از جمله: نبود جنگ، نبود خشونت، برقراری آشتی و مصالحه، شفقت و محبت و عدالت اجتماعی، رستگاری و سعادت، انسجام، همگرایی، رفاه، صحت و سلامت، امنیت، آسایش، و آرامش درونی. اما در جستار کنونی، مفهوم صلح را از دیدگاه یوهان گالتونگ^۱ نروژی تعریف می‌کنیم. وی پدر صلح‌پژوهی جهان شناخته می‌شود و بیش از ۶۰ سال است که به طرح نظریات گوناگون علیه خشونت و امپریالیسم پرداخته و به موضوع الگوهای ایجاد صلح و عدالت (c.f: Galtung, 2000; Ibid., 2007: 14-32) و نفی خشونت اهتمام ورزیده است. نظریات وی دربارهٔ پنداشت صلح، چارچوبی مشخص را فراهم می‌سازد که می‌توان بر پایهٔ آن آیات قرآنی مرتبط با بحث حاضر را باز کاوید.

به نظر می‌رسد پرداختن به پنداشت صلح، مستلزم آن است که برداشت ما از مفهوم خشونت نیز روشن گردد. از دید محققان، هنگام بحث از خشونت در مفهوم عام، می‌توان آن را در سه مقولهٔ «خشونت مستقیم، خشونت ساختاری و خشونت فرهنگی» دسته‌بندی کرد (Galtung, 1990: 294; Ibid., 1969: 173, Figure 1; Francis, 2010: 4). منظور از «خشونت مستقیم» در برداشت کلاسیک، خشونت آسیب‌زا یا تهدیدکننده به آسیب‌رسانی است. در این خشونت، اعمال خشونت‌آمیز ممکن است جسمانی، نوشتاری یا گفتاری باشند و آسیب‌ها نیز جسمانی، روان‌شناختی، مادی یا اجتماعی (Jackman, 2001: 443). از آنجا که این خشونت آشکارا دیده می‌شود و عامل آن

1. Johan Galtung.

با اراده و بسیار نابودگر ظاهر می‌شود، مردم بیشترین هراس را از آن دارند (Galtung, 2000: 102). با وجود این، برخی این گونه تعاریف سنتی از خشونت و صلح را بسیار محدود و بسته می‌دانند و در عوض، پیشنهاد می‌کنند که خشونت «توهینی است اجتناب‌پذیر^۱ نسبت به نیازهای اساسی انسان و به طور کلی نسبت به حیات، به صورتی که نیازها را از آنچه که باید، کمتر برآورده می‌سازد» (Ibid., 1990: 292).

«خشونت ساختاری» با جریان‌هایی نظام‌مند مرتبط است که طی آن‌ها ساختارها یا نهادهای خاص اجتماعی مانع از آن می‌شوند تا افراد استعدادها و قابلیت‌های بالقوه خویش را به طور کامل محقق سازند؛ مانند وجود نظام‌های اجتماعی و اقتصادی استثمارگر که مانع دسترسی افراد به منابع عمومی می‌شوند، به شأنت افراد اجتماع توجه نمی‌کنند، حقوق انسان‌ها را پاس نمی‌نهند، منابع ثروت را یکسان توزیع نمی‌کنند و... (Galtung, 1969: 170-171; Ibid., 1990: 292; Francis, 2010: 118). چنان که مشاهده می‌شود، در اینجا نمی‌توان فردی مشخص را به خشونت متهم کرد، بلکه خشونت‌طلبی در ساختار سازمان اجتماع نهادینه می‌شود. لذا به آن «خشونت غیر مستقیم» هم گفته می‌شود (c.f. Galtung, 1969: 170; Schnabel, 2008: 88). برای مثال، اگر فردی با همسرش برخورد فیزیکی خشن داشته باشد، در اینجا خشونت مستقیم رخ داده است، ولی اگر شرایط در جامعه به گونه‌ای باشد که هزاران مرد، مانع سوادآموزی و تحصیل همسران خود بشوند، خشونت در سازمان اجتماعی خانواده، نهادینه شده است (Galtung, 1969: 171) و در چنین وضعیتی با خشونت ساختاری و غیر مستقیم مواجهیم.

سومین شکل خشونت، «خشونت فرهنگی»^۲ است. در این خشونت، گروه‌هایی خاص، از جنبه‌هایی از فرهنگ نظیر دین، اعتقادات، زبان، هنر و حتی علمی همچون فلسفه، منطق و حساب به گونه‌ای بهره‌برداری می‌کنند که باعث مشروعیت‌بخشی به خشونت مستقیم یا ساختاری می‌شود. به دیگر سخن، در این نوع

1. An avoidable insult.
2. Cultural violence.

خشونت، فرهنگ سبب می‌شود تا خشونت -چه در شکل مستقیم یا ساختاری آن- به صورت رویه‌ای صحیح و شایسته -و حداقل غیر غلط- جلوه نماید (Ibid., 1990: 291). به نظر می‌رسد ادعای کسانی که دین را به صورت کلی (Bromley, 2004: 29) و کتب مقدس را به طور خاص (Hood, 2009: 410)، مشروعیت بخش خشونت می‌دانند، ذیل این خشونت قرار گیرد.

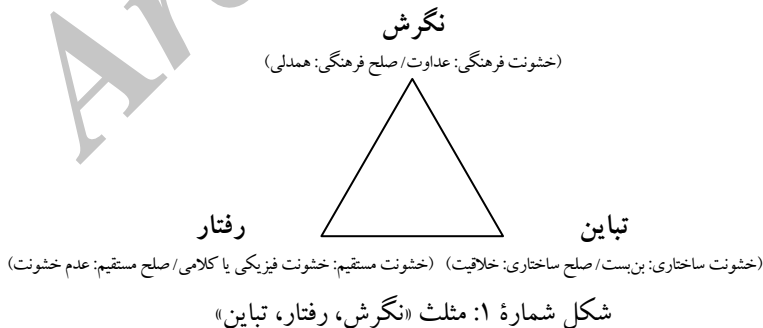
اگر نقطه مقابل خشونت را صلح در نظر بگیریم، چندان دشوار نیست که بتوان نقطه مقابل سه گانه خشونت فوق را نیز «صلح مستقیم، صلح ساختاری و صلح فرهنگی» قرار داد. در این صورت، به نظر می‌رسد در مطالعات صلح یا صلح پژوهی، بر جنبه‌هایی از فرهنگ باید به طور ویژه تمرکز نمود که در خدمت صلح مستقیم و صلح ساختاری قرار می‌گیرد و این یعنی توجه به صلح فرهنگی. در واقع، همان‌طور که خشونت فرهنگی با بیان توجیهات لازم، در خدمت خشونت مستقیم و ساختاری قرار می‌گیرد، صلح فرهنگی نیز جواز و مشروعیت لازم را به صلح مستقیم و ساختاری می‌دهد (c.f: Galtung, 2004: 114). به بیان دیگر، در اغلب موارد، جریان علی و معلولی خشونت از بُعد فرهنگی آغاز می‌شود و از طریق خشونت ساختاری به خشونت مستقیم می‌انجامد. بر این اساس، فرهنگ هم می‌تواند با آموزش انسان، وی را به استثمار یا سرکوب برانگیزد و آن را امری طبیعی جلوه دهد یا اساساً نادیده بینگارد، و هم می‌تواند در خدمت مستدل‌سازی یا مشروعیت بخشی به صلح مستقیم و ساختاری قرار بگیرد (Ibid.: 114; Ibid., 1990: 295).

پیش فرض ما آن است که متن مقدس قرآن، بخش بزرگی از فرهنگ بشری است و حتی خود می‌تواند به سبب برخورداری از چارچوب‌ها و الگوهای نظام‌مند و عموماً همگن، به مثابه فرهنگ تلقی گردد. بنابراین آیات نورانی آن همانند هر پدیده فرهنگی دیگر، می‌تواند استدلال یا منطق لازم را برای ایجاد صلح مستقیم یا ساختاری عرضه کند و به آن‌ها مشروعیت ببخشد. از این رو، موضوعات جستار کنونی عبارتند از: ۱. نظریه صلح فرهنگی و ارتباط آن با قرآن کریم؛ ۲. مصادیقی از مقابله قرآن کریم با خشونت فرهنگی؛ ۳. اهتمام قرآن کریم به صلح آفرینی فرهنگی.

۱. نظریه صلح فرهنگی و ارتباط آن با قرآن کریم

یوهان گالتونگ از مثلث «نگرش، رفتار، تباین»^۱ برای فهم مناقشات و خشونت‌ها و نیز مضامین مرتبط با حل آن‌ها استفاده می‌کند. به نظر او، مناقشه و حل مناقشه همچون پدیده‌ای جاندار، حیاتی دارد و چرخه‌ای منطقی را طی می‌کند (Ibid., 2000: 13). بر اساس شکل شماره ۱، در هر یک از زوایای این مثلث، کلیدواژه‌ای برای فهم کلی مناقشه (عداوت، خشونت فیزیکی، بن‌بست) یا حل مناقشه (همدلی، عدم خشونت، خلاقیت) وجود دارد. در این مثلث، عداوت در سطح پیش‌فرض‌ها و نگرش روی می‌دهد و مقابل آن، همدلی است؛ خشونت فیزیکی یا کلامی در سطح رفتار مستقیم بروز می‌کند و نقطه مقابل آن، عدم خشونت یا حذف خشونت فیزیکی و کلامی است؛ بن‌بست نیز در واقع، حاصل ناسازگاری و تباینی است که بین اهداف یا خواسته‌های طرفین به صورت ساختاری در سطح اجتماع وجود دارد و راه خروج از آن، خلاقیت است. به اعتقاد گالتونگ روابط بین زوایای این مثلث و به بیان دیگر، روابط علی و معلولی را در این مثلث به شش طریق می‌توان تعریف کرد (Ibid., 1996: 72):

۱. نگرش ← رفتار ← تباین؛ ۲. رفتار ← تباین ← نگرش؛ ۳. تباین ← نگرش ← رفتار؛
 ۴. رفتار ← نگرش ← تباین؛ ۵. نگرش ← تباین ← رفتار؛ ۶. تباین ← رفتار ← نگرش.
- گفته می‌شود که این مثلث را با الگویی دوار نیز می‌توان در نظر گرفت. در نتیجه، تعامل بین زوایای مختلف آن همیشگی خواهد بود (Dudouet, 2006: 39)، به طوری که هر آنچه در یکی از زوایا رخ دهد، بر زوایای دیگر نیز اثر خواهد گذاشت.



1. Attitude-Behavior-Contradiction.

اگر از منظر خشونت‌زایی به این هندسه‌ علی و معلولی بنگریم، بروز خشونت در هر یک از زوایای نگرشی، رفتاری، تباینی، باعث تشدید خشونت در زوایای دیگر خواهد شد؛ برای مثال، خشونتی که از زاویه نگرش شروع شود، می‌تواند به خشونت رفتاری منجر گردد و خشونت رفتاری هم به خشونت در مرحله تباین یا بن‌بست. این همان پدیده‌ای است که عموماً از آن به صورت «خشونت، مولد خشونت است» یاد می‌شود. به اعتقاد گالتونگ با توجه به تعامل آشکار بین زوایای مختلف این هندسه، باید خشونت را «سندروم شرارت‌بار مثلثی یا سه‌گانه»^۱ قلمداد کرد. او نتیجه می‌گیرد که برای مقابله با خشونت، لازم است در حوزه صلح‌پژوهی نیز هندسه‌ای سه‌گانه را در نظر داشت و «سندروم ارزشی مثلثی صلح»^۲ را ایجاد نمود (Ibid., 1990: 302).

گالتونگ در این هندسه، بیشترین اهمیت و اثربخشی را به زاویه نگرشی می‌دهد. از دید وی برای صلح‌آفرینی، باید پیش از هر چیز، بر این زاویه که شامل پیش‌فرض‌ها یا همان فرهنگ است، متمرکز شد. او فرهنگ را شبکه‌ای می‌داند از مفاهیم، دیدگاه‌ها، عقاید، یا الگوها در باب حقیقت، نیکی، راستی، زیبایی، و تقدس پدیده‌ها (Ibid., 2000: 33). از این رو، هنگامی که از الگوسازی ارزشی برای صلح‌آفرینی سخن به میان می‌آید یا به شبکه مفاهیم و دیدگاه‌ها و اعتقادات درباره حقیقت، نیکی، راستی، زیبایی و تقدس پدیده‌ها اشاره می‌گردد یا درباره نگرش‌ها و پیش‌فرض‌ها و الگوهای رفتاری گفتگو می‌شود، متن مقدس به موضوعی کاملاً مرتبط تبدیل خواهد شد. روشن است که متن مقدس قرآن کریم، کارکردی فرهنگی دارد؛ زیرا نه تنها منبع بسیار مهم معرفتی است که به نگرش افراد درباره هستی شکل می‌دهد، نگرش و رفتار مطلوب را نیز نشر می‌دهد. از آنجا که صلح فرهنگی مجموعه‌ای از بینش‌ها درباره صلح است، قرآن کریم می‌تواند حامل آن باشد. موضوع درونی‌سازی^۳ و سازوکارهای کنترلی^۴ مرتبط با آن نیز در زمینه صلح

1. A vicious triadic/ triangular syndrome.
2. A virtuous triangular syndrome of peace.
3. Internalization.
4. Control mechanisms.

فرهنگی و فهم ارتباط آن با قرآن کریم اهمیت دارد. ابزارهای روان‌شناختی کنترل‌ی را می‌توان به بیرونی/ درونی تقسیم کرد که هر کدام ابعاد مثبت/ منفی دارد: پاداش، سازوکار مثبت بیرونی است و تنبیه، ابزار منفی بیرونی. هنگامی که فرهنگ، درونی‌سازی شود و افراد در درون خود آن را بپذیرند، وجدان یا نگرش مثبت/ منفی را هم می‌توان سازوکار درونی آن قلمداد کرد (Ibid., 1990: 303). به این ترتیب، پاداش‌دهی برای صلح و نیز ایجاد وجدان منفی نسبت به خشونت، فرد را به مقابله با خشونت وامی‌دارد. از طرف دیگر، در نظر گرفتن تنبیه برای اقدام به خشونت و نیز ایجاد وجدان مثبت نسبت به صلح، به تولید و حفاظت از صلح فرامی‌خواند. قرآن کریم سازوکار بیرونی به شکل پاداش/ کیفر دارد و اگر آموزه‌ها و نگرش‌های قرآنی به جامعه معاصر عرضه گردد و همدلانه فهم شود، خودبه‌خود سازوکارهای کنترل درونی مثبت/ منفی نیز به کار خواهند افتاد (برای مطالعه بیشتر درباره سازوکارهای روان‌شناختی فرایند درونی‌سازی، ر.ک: کریم‌زاده، ۱۳۸۹: ش ۵/۲).

۲. مصادیقی از مقابله قرآن کریم با خشونت فرهنگی

همان‌طور که گفته شد، خشونت فرهنگی، نگرشی را تولید می‌کند که در خدمت خشونت ساختاری یا مستقیم است. قرآن در موضوع قتل اولاد، به شدت با نگرش غلطی که می‌پندارد برای گریز از دشواری‌های ارتزاق فرزندان، باید ایشان را از میان برد، مبارزه می‌کند و اصل ارتزاق الهی را به منزله پادتنی علیه این خشونت برآمده از پیش‌فرضی خطا می‌نماید:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمْلَاقٍ مَن نَّزَرْتُمْ وَإِن كُنتُمْ مِّنْ خَطَّاءِ كَبِيرٍ﴾ (اسراء/ ۳۱)؛ و فرزندان را از ترس فقر مکشید، ماییم که هم ایشان و هم شما را روزی می‌دهیم. به راستی که کشتن آنان گناهی بزرگ است.

همچنین در بیان نکته توجه بر انگیز دیگر از قتل اولاد، انگشت اتهام را به سوی عده‌ای نشانه می‌رود که پیش‌فرض‌های شرک‌آمیز را همانند لباسی بر قامت اذهان مردم می‌پوشانند و قصد تباه‌کاری و سیه‌روزی آنان را دارند:

﴿وَكَذَلِكَ زَيْنٌ لِّكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ شُرَكَاءَهُمْ لِيُزِدُوهُمْ وِلْيَةً لِّسُوءِ أَعْيُنِهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا

فَعَلَوْهُ فَذَرَهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ» (انعام/ ۱۳۷)؛ و بدین سان بتانشان در نظر بسیاری از آنان قتل فرزندانسان را آراسته جلوه دادند تا سرانجام آنان را نابود کنند و دینشان را بر آنان مشته سازند و اگر خداوند [به قضای حتمی] می خواست، چنین نمی کردند. پس ایشان را با افتراپی که می بندند، واگذار.

می توان گفت که در آیه فوق، قرآن به شناسایی خشونت فرهنگی در قالب باورهای ناصواب می پردازد که زمینه ساز خشونت مستقیم «قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ» و خشونت ساختاری «لِيُرْذَوْهُمْ» است. در تکمیل این مبحث می توان به دیدگاه برخی اندیشمندان اشاره کرد که بر محکومیت قتل نوزادان دختر، به طور خاص تمرکز می کنند و اعتقاد دارند که این مسئله نمایانگر اهتمام قرآن به تغییر نگرش عرب قبل از اسلام نسبت به زن است (Sachedina, 2009: 125). این موضوع نه تنها به معنای مقابله قرآن با خشونت مستقیم علیه نوزادان دختر و خشونت ساختاری علیه زنان است، بلکه مبارزه با خشونت فرهنگی را نیز که پشتیبان آن دو است، در بر می گیرد. این نکته در آیاتی که مستقیماً به بحث قتل نوزادان دختر می پردازد، روشن تر می شود؛ برای مثال، تصویری از نگرش و پیش فرض های رقت انگیز عده ای از این مردمان در برخی آیات قرآن کریم ترسیم می گردد. ایشان خداوند را صاحب دختر می انگارند، در حالی که خود با شنیدن ندایی که ایشان را به داشتن نوزاد دختر نوید می دهد، خشمگین شده، می گریزند:

«وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ * وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ * يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلْأَسَاءُ مَا يَحْكُمُونَ» (نحل/ ۵۷-۵۹)؛ و برای خداوند دخترانی قائل می شوند؛ منزّه است او، و برای خودشان هر چه بخواهند. و چون یکی از ایشان را از دختر [زادن همسرش] خبر دهند، چهره اش [از خشم و تأسف] سیاه شود و تأسف خود را فرو خورد. از ناگواری خبری که به او داده اند، از قوم خود پنهان شود [و با خود بیندیشد] آیا او را به خواری و زاری نگه دارد، یا [زنده] به خاک بسپارد. هان چه بد است برداشت و برخورد آنان!

برخی آیات دیگر، با تکیه بر پیش فرضی آخرت شناختی، صدای اعتراض قربانیان خشونت، یعنی دختران زنده به گور را به گوش مخاطب عرب اسیر خشونت

فرهنگی می‌رسانند؛ آنانی که با بسط نگرش‌های ناصواب، استقرار ساختار خشونت‌آمیز علیه حقوق زنان و دختران را زمینه‌سازی می‌کنند و خشونت مستقیم را سهل‌ترین ابزار کار خود می‌بینند:

﴿وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾ (تکویر / ۸-۹)؛ و آنگاه که از دختر زنده به گور شده، پرسیده شود، که به کدامین گناه [به ناحق] کشته شده است؟

به راستی می‌توان گفت که نگاه چندبعدی قرآن به ارتباط بین زوایای فرهنگی، ساختاری و مستقیم خشونت، قابل تقدیر است. با نگاهی به تاریخ اجتماعی عرب جاهلی آشکار می‌گردد که خشونت مستقیم علیه دختران و زنان و کنیزکان در واقع تنها نقطه‌ای است که بر جریان دوار و چرخه دائمی و متنوع خشونت علیه آنان جای می‌گیرد، چنان که به گفته آرمسترانگ، طیف گسترده‌ای از گرویدگان به پیامبر اسلام ﷺ زنانی بودند که در فقیرانه‌ترین شرایط (تحت خشونت ساختاری) می‌زیستند. این گفته وی بسیار معروف است که رهایی زنان از بزرگ‌ترین آرمان‌های پیامبر بود و حقوقی نظیر ارث یا طلاق (صلح ساختاری) در شرایطی به ایشان داده شد که زنان در اروپا قرن‌ها بعد از آن‌ها بهره‌مند شدند (Armstrong, 2002: 4 & 16). با استناد به گفته آرمسترانگ، قرآن به جایگزینی مثلث خشونت علیه زنان از طریق فرهنگ نوآورانه خود می‌پردازد. در نگرش جدید، ایشان در کنار مردان، تکالیف و مسئولیت‌های مشابه و البته پاداش و کیفر مشابه در پیشگاه خداوند خواهند داشت:

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ بَعْضٌ مِّنْ أَنْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا أَمْوَالَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْعُونَ﴾ * وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُنَ مِنْ أَنْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ... وَتَوَلَّوْا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (نور / ۳۰-۳۱).

به علاوه، آرمسترانگ اعتقاد دارد که زنان در چارچوب جامعه اسلامی مدینه هرگز احساس نمی‌کردند که در معرض استثمار یا سرکوب قرار گرفته‌اند، لذا در اجتماع به راحتی حاضر می‌شدند و به فعالیت‌هایی مؤثر می‌پرداختند (Ibid.: 16).

مشخص است که این دگرگونی وجهه زنان در جامعه عرب بر پایه نگرش و پیش‌فرض‌هایی جدید است که قرآن کریم در قالب نفی خشونت فرهنگی و تولید صلح فرهنگی بنیان نهاده است؛ برای مثال، در بسیاری از آیات، وعده اجر و پاداش

با تأکید خاص زبان شناختی، برای هر دو جنسیت مرد و زن مطرح می‌گردد، مانند:

﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّانِمِينَ وَالصَّانِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ (احزاب / ۳۵). بی‌گمان مردان و زنان مسلمان، و مردان و زنان مؤمن، و مردان و زنان فرمانبر، و مردان و زنان درستکار، و مردان و زنان شکیبا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه‌دهنده، و مردان و زنان روزه‌دار، و مردان و زنان پاکدامن، و مردان و زنانی که خداوند را بسیار یاد می‌کنند، خداوند برای همگی‌شان آمرزش و پاداشی بزرگ آماده ساخته است.

حساسیت و اصرار قرآن بر استفاده از مؤلفه‌های زبانی مؤنث بسیار معنادار است؛ در واقع، به رسمیت شناختن زنان در حوزه زبان‌شناختی قرآن، متضمن تصدیق شخصیت حقیقی و حقوقی ایشان در اجتماع است. به نظر می‌رسد که این نگرش جدید قرآنی در محیط کهن عرب، دورخیز بلند این متن مقدس برای بازبانی حقوق سایر گروه‌های استثمارشده در اجتماع آن عصر است. به یک معنا، در جریان جستجو و جهد برای استقرار عدالت و صلح، «زبان صلح» یکی از مؤلفه‌های بسیار مهم است. به بیان دقیق‌تر، زبان صلح را می‌توان نمونه‌ای از عدم خشونت زبان‌شناختی^۱ تلقی نمود که در پدید آوردن فضایی همگرا در اجتماع، نقشی شایان دارد (Gay, 1999: 309). اما حتی در این حالت نیز اگر صرفاً خشونت یا تبعیض زبانی علیه گروه‌هایی از جامعه (و در مثال قرآنی اخیر، زنان جامعه اسلامی) وجود نداشته باشد، نمی‌توان مدعی شد که الزاماً در اجتماع، صلح هست. در واقع، چه بسا زبان سلبی صلح، برای پیشگیری از خشونت امری لازم باشد، اما هرگز قناعت به آن کافی نخواهد بود و راهبردی صرفاً سلبی در برخورد با خشونت ممکن است حتی تداوم پنهان آن را در اجتماع به همراه داشته باشد. بنابراین، باید نهادهای اجتماعی به عرصه «آموزش صلح» وارد شوند تا استقرار و حفاظت از صلح به گونه‌ای پایدار

1. The language of peace.
2. Linguistic nonviolence.

میسر گردد (Fitz-Gibbon, 2010: xvi). روشن است که نهاد دین، به ویژه متون مقدس و ادبیات دینی، در این آموزش و فرهنگ‌سازی نقشی توجه‌برانگیز خواهند داشت.

۳. اهتمام قرآن کریم به صلح آفرینی فرهنگی

در ادبیات صلح‌پژوهی، پنداشت صلح می‌تواند به صورت دو گانه «صلح منفی و مثبت» نیز در نظر گرفته شود. توجه به این مطلب، تا حد زیادی به روشن شدن امکان ارتباط متن مقدس با موضوع صلح کمک خواهد کرد. در واقع، برخی صلح مستقیم را «صلح منفی» - یعنی نفی خشونت مستقیم و ساختاری، و حتی فرهنگی - و صلح ساختاری را «صلح مثبت» - یعنی ایجاد صلح ساختاری و فرهنگی - می‌دانند (Galtung, 1964: 1-4). به بیان دقیق‌تر، اینان معتقدند که در روند مطالعات صلح، به بررسی شرایطی می‌پردازیم که نه تنها ما را از خشونت دور می‌سازد (صلح منفی)، بلکه به صلح نیز نزدیک‌تر می‌گرداند (صلح مثبت). بنابراین، صلح فرهنگی یا صلح مثبت، متضمن فهم این مطلب است که هدف در روند صلح آفرینی تنها پایان دادن به خشونت نیست، بلکه بسترسازی و توسعه و پاسداری از صلح را نیز در بر می‌گیرد (Manley, 1981: viii).

نگاهی به آیات قرآنی ما را به نمونه‌هایی متعدد از دغدغه این متن مقدس در زمینه‌سازی برای ایجاد عدالت و مسالمت رهنمون می‌سازد. روشن است که قرآن با منع خشونت‌ورزی انسان‌ها نسبت به یکدیگر (رویکرد صلح منفی)، در پی ایجاد دگرگونی یا تغییر بنیادین در نگرش آنان نسبت به نوع بشر است (رویکرد صلح مثبت). شاید اهتمام به ایجاد نگرشی نو نسبت به بشریت را بتوان در آیات مربوط به موضوعات قتل و قصاص به خوبی مشاهده کرد؛ برای مثال، با بررسی آیه «مَنْ أَجَلَ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِن كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَكُسُوفُونَ» (مائده/ ۳۲) می‌بینیم که نه تنها وجه معنایی منفی تعلیم قداست حیات، یعنی برابری مرگ یک انسان با کل جامعه انسانی، به آموزه‌ای توجه‌برانگیز در نکوهش خشونت تبدیل می‌گردد، بلکه از منظر صلح مثبت نیز جان‌بخشی به یک فرد برابر با احیای بشریت

شمرده می‌شود. به این ترتیب، کل این تعلیم - که البته یادآوری آموزه‌ای است که پیش از آن بر بنی اسرائیل عرضه شده است - زاینده نگرشی تازه نسبت به روابط انسانی است و به منزله فرهنگ صلح. تثبیت این نگرش در قالب صلح فرهنگی زمینه‌ساز طرح حکم قصاص است که در واقع سازوکار کنترلی بیرونی منفی است و می‌تواند از سرایت و شیوع خشونت مستقیم قتل، جلوگیری کند. همچنین، در پیوند موضوع قداست حیات با حکم قصاص در نگرش قرآنی، آیه «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْظُورًا» (اسراء/ ۳۳) نیز توجه برانگیز است. در این آیه، عبارت قرآنی «النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ» به طور مشخص، بیانگر نگرشی نو یا پیش فرض درباره ارزش حیات انسانی است. این آیه، از نگاه صلح فرهنگی، توجه کننده حکم قصاص است و به آن برای کنترل خشونت، مشروعیت می‌بخشد.

اما گویا قرآن به این تعلیم نیز بسنده نمی‌کند و یکی از بهترین نمونه‌های صلح آفرینی فرهنگی را در آیاتی از سوره بقره به تصویر می‌کشد. در آیه ۱۷۹ از این سوره، به روشنی تعلیم داده می‌شود که قصاص برای احیا و جان‌بخشی است و نه امحا و جان‌سپاری، و در نتیجه، نگرشی نو و پیش فرضی جدید به مخاطب آموزش داده می‌شود تا بر اساس آن رفتار کند:

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره/ ۱۷۹)؛ ای خردمندان شما را در قصاص زندگانی نهفته است، باشد که تقوا پیشه کنید.

علاوه بر آن، قرآن در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرِّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدِّ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكَ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بِعَدْوِكَ فَإِنَّكَ لَفِي عَذَابٍ أَلِيمٍ» (بقره/ ۱۷۸) گامی فراتر می‌گذارد و سخن از گذشت و بخشش به میان می‌آورد. در این میان، آنچه قرآن برای تغییر نگرش نسبت به مقوله مجازات اجتماعی انجام می‌دهد، توسل به وعده پاداش یا رحمت الهی است که به طور خاص، به صورت سازوکار کنترلی بیرونی مثبت توضیح داده می‌شود. شاید بتوان گفت که این وجه از تعامل اجتماعی که فراتر از حقوق انسانی است (یعنی گذشت از حق خود)، همان چیزی باشد که آن را سهم دین در حل مناقشه می‌داند.

به راستی سخت است تصور کنیم که در نگرش غیر دینی نیز می‌توان از انسان‌ها انتظار بخشش را داشت یا ایشان را به آن ترغیب کرد یا اساساً بتوان برای فردی که از حق رفتارِ مقابله به مثل خویش چشم‌پوشی کرده است، گزینه‌ای جایگزین یافت. این آموزه قرآنی، در ادبیات کسانی چون گالتونگ به «صلح مثبت»، و از منظر نظریه‌پردازی‌های جدید، به «صلح فرهنگی» تعبیر می‌شود. نیز می‌توان مبنای قرآنی اصل کرامت انسانی را آموزه‌ای بر سیاق صلح فرهنگی تعبیر کرد که با آفرینش نگرشی ویژه به بشریت، زمینه را برای مقابله با انواع خشونت فراهم می‌آورد:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَا فِي الْبُرُوجِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء/ ۷۰)؛ و به راستی که فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب مراد] روانه داشتیم و به ایشان از پاکیزه‌ها روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از آنچه آفریده‌ایم، چنان که باید و شاید، برتری بخشیدیم.

از این رو، کسانی که از منظر حقوق بشر به این موضوع می‌نگرند، اعتقاد دارند که تنها ایجاد شرایط سیاسی و اجتماعی مناسب برای مشروعیت‌بخشی به مدارا و پذیرش دیگران کافی نیست؛ برای مثال، ساشادینا در اظهارنظری که بسیار به موضوع صلح فرهنگی شباهت دارد، چنین شرح می‌دهد که برای مقبول نمودن مقوله‌هایی مثل مدارا، لازم است دلایل و توضیحات الهیاتی نیز طرح گردد. او بر این باور است که با تکیه بر ارزش‌هایی شمول‌گرایانه که ریشه در تعالیم قرآنی دارند - مثل کرامت انسانی - می‌توان گرایش طبیعی نسبت به تحقیر و نادیده‌انگاری گروه‌های اقلیت را مهار یا تعدیل کرد و بر استحقاق تمامی انسان‌ها در تعاملات اجتماعی تأکید ورزید (Sachedina, 2009: 62). برای تحقق این دگرگونی در نگرش و متعاقباً در ساختار و نیز در رفتار نسبت به نوع بشر به طور عام و اقلیت‌ها به طور خاص، به نظر می‌رسد که لازم است در زاویه پیش‌فرض‌ها یا نگرش‌ها (شکل شماره ۱) عنصر «همدلی» جایگزین «عداوت» گردد. بررسی قرآنی این مسئله را بیان خواهیم کرد.

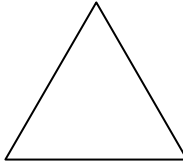
بر پایه تعریف برخی، «همدلی عبارت است از ظرفیت فهم عمیق معرفتی و عاطفی افراد نسبت به هم» (Galtung, 2000: 91). به دیگر سخن، همدلی می‌تواند

به طور بالقوه، نگرشی مثبت تر را در انسان‌ها به وجود آورد و این تلقی را تقویت کند که با دیگران، انسانیت مشترک دارند. آنگاه که سخن از انسانیت مشترک به میان می‌آید، متون مقدس ادیان مختلف به منابعی غنی در بررسی این موضوع تبدیل می‌شوند. درباره قرآن نیز برخی معتقدند که استفاده از خطاب همگانی و جهانی «یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ» در آیات متعدد، بدان معناست که قرآن به انسانیت در مقام «کل واحد و یکپارچه» توجه می‌کند و اشتراکاتی برای آن قائل است (Sachedina, 2009: 81-82). برای بررسی دقیق‌تر و نظام‌مند این قابلیت در قرآن، لازم است الگویی منسجم از آیات مرتبط با این موضوع شکل بگیرد. سپس به تنظیم چارچوبی نظری باید پرداخت که تعالیم قرآن را درباره اشتراکات انسانی، با مفهوم صلح آفرین هم‌دلی پیوند می‌دهد.

پس از بررسی آیات مختلف چنین می‌توان دریافت که قرآن به طور کلی اشتراکات بشری را در سه سطح مطرح می‌سازد و بر مبنای آن تأکید دارد تا از وجود نوعی یکپارچگی در اجتماع انسانی جهانی سخن به میان آورد. مشخص است که این اشتراکات، مبتنی بر نگرش توحیدی قرآن و گفتمان دینی و زبانی خاص آن ترسیم می‌گردد. بر اساس شکل شماره ۲ آیات مرتبط با این مبحث را می‌توان زیر سه عنوان اصلی از اشتراکات انسانی دسته‌بندی کرد: متافیزیکی، زیستی و تاریخی. سپس با الهام از الگوی مناقشه و حل مناقشه در مثلث «نگرش، رفتار، تباین» (شکل شماره ۱) می‌توان «مثلث اشتراکات انسانی قرآنی» (شکل شماره ۲) را به وجود آورد. درباره علت انتخاب این عناوین باید گفت که در وجه نخست، آیاتی که طرح می‌گردند در واقع بر جنبه متافیزیکی تعالیم قرآنی در باب خلقت انسانی متمرکزند که احتمالاً به لحاظ نظری از سنخ آرای مرتبط با شکل‌گیری جهان هستی در ساحت علوم تجربی و طبیعی نخواهند بود. در عنوان دوم که تکیه بر آیات مرتبط با تبارشناسی نوع بشر و خانواده بشری است، شاید بتوان گفت که بیش از همه بحث زیستی درباره بشریت در میان است. در ضلع سوم با آیاتی روبه‌رو می‌شویم که به نوعی به تاریخ تجربیات و الهامات بشری در ساحت دین پیوند می‌خورند و جلوه‌ای روایی و تاریخی می‌یابند.

متافیزیکی

(توحید خالق / وحدت به واسطه نفخه روح الهی)



(سنت تعلیمی انبیا/ امت واحدۀ جهانی) (والدین ازلی/ نفس واحدۀ خانواده بشری)

شکل شماره ۲: مثلث اشتراکات انسانی قرآنی

در زاویه اشتراکات متافیزیکی، آیاتی قرار داده می‌شوند که به یکتایی خالق جهان و جهانیان تصریح می‌کنند و از نگاهبانی او از مردم و دغدغه‌اش در تأمین نیازهایشان سخن می‌گویند. این آیات از گام نهادن انسان‌ها به بیرانه نیز انتقاد می‌کنند:

- «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» (انعام / ۱۰۲)؛ چنین است خداوند که پروردگار شماست؛ خدایی جز او نیست، آفریدگار همه چیز است، پس او را بپرستید و او بر همه چیز نگاهبان است.

- «فَاطْرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَنْوَابًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَوْ جَائِدُرُوكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (شوری / ۱۱)؛ پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین که برای شما از نوع خودتان همتیانی آفریده است و از چارپایان نیز انواعی [قرار داده است] و شما را در آن آفریده است. همانند او چیزی نیست و اوست که شنوای بیناست.

- «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاَتَىٰ تَوْفِكُونَ» (غافر / ۶۲)؛ چنین است خداوند، پروردگارتان که آفریننده همه چیز است. خدایی جز او نیست، پس چگونه به بیراهه می‌روید؟

همچنین آیاتی در این دسته جای می‌گیرند که بیانگر نفخه‌ای الهی در انسانند و خداوند به این سبب، او را مسجود سایر مخلوقات خویش ساخته است. همو در کالبد وی ابزارهای حسی و ادراکی قرار داده است تا به کار او آیند، هرچند این بشر اندک سپاس می‌نهد:

- «فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر / ۲۹)؛ پس چون او را سامان دادم و در آن از روح خود دمیدم در برابر او به سجده درافتید.

- «ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ» (سجده / ۹)؛

سپس او را استوار کرد و در او از روح خویش دمید و برای شما گوش [ها] و چشمان و دلها آفرید، چه اندک سپاس می گزارید.

- «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (ص / ۷۲)؛ پس چون او را استوار برداختم و در آن از روح خود دمیدم برای او به سجده درافتید.

اما در زاویه اشتراکات زیستی به آیاتی پرداخته می شود که بر خلقت نوع بشر از نخستین پدر و مادر تأکید می ورزند. جالب آنکه در اغلب این گونه آیات، تکیه بر ضرورت شکل گیری تعامل مثبت و توأم با مهر و آرامش را در اجتماع انسانی می توان دید:

- «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» (نساء / ۱)؛ ای مردم از پروردگارتان پروا کنید، همو که شما را از یک تن یگانه بیافرید و همسر او را هم از او پدید آورد و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکند و از خدایی که به نام او پیمان می بندید یا سوگند می دهید، هم چنین از گسستن پیوند خویشاوندان پروا کنید؛ چرا که خداوند [ناظر و] نگاهبان شماست.

- «وَهُوَ الَّذِي أَشْرَكُمُ مِنَ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ» (انعام / ۹۸)؛ و اوست که شما را از تن یگانه ای پدید آورد و آنگاه [شما را] قرارگاه و ودیعت گاهی است. به راستی که آیات [خود] را برای قومی که درمی یابند به روشنی بیان کرده ایم.

- «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلٌ خَلِيفًا فَمَرَثَ بِهِ فَلَمَّا أَتَتْكَ دَعَاكَ اللَّهُ رَبَّهُمَا لَنْ آتِيَنَّكَ صَالِحًا تَكُونُ مِنَ الشَّاكِرِينَ» (اعراف / ۱۸۹)؛ او کسی است که شما را از تن یگانه ای آفرید و همسرش را از او پدید آورد تا در کنار او آرام گیرد و چون [آدم] با او [حو] آمیزش کرد، باری سبک گرفت و با آن آسان به سر می برد و چون گرانبار شد، هر دو خداوند، پروردگارش را به دعا خواندند که اگر به ما فرزند سالم و شایسته ای عطا کنی از سپاسگزاران خواهیم بود.

در زاویه تاریخی این مثلث نیز آیاتی جای می گیرند که پیامبر ﷺ در آن ها به تصدیق انبیای پیشین و تعالیم ایشان می پردازد. این دسته از آیات می آموزند که بین هیچ یک از انبیا فرقی نیست و تأکید می شود که برای هر امتی رسولی آمده است تا در میان ایشان دادگری کند و به هیچ فردی ستم نشود:

- ﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ (بقره/ ۱۳۶)؛ بگو ایمان آورده‌ایم به خداوند و آنچه بر ما و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده و آنچه به موسی و عیسی و آنچه به پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، و بین هیچ یک از آنان فرق نمی‌گذاریم و ما فرمانبردار او هستیم.

- ﴿أَمَّا الرَّسُولُ فَمَا نُزِّلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا نَمَعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ (بقره/ ۲۸۵)؛ پیامبر به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است، ایمان آورده است و مؤمنان هم؛ همگی به خداوند و فرشتگانش و کتاب‌هایش و پیامبرانش ایمان آورده‌اند [و می‌گویند] بین هیچ یک از پیامبران او فرق نمی‌گذاریم و می‌گویند شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا! آموزش تو را خواهیم و بازگشت به سوی توست.

- ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رُسُلَهُمْ فُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (یونس/ ۴۷)؛ و هر امتی پیامبری دارد و چون پیامبرشان بیاید، در میان آنان دادگرانه داوری شود و بر آنان ستم نرود.

در تمامی آیاتی که در زوایای سه‌گانه این مثلث اشتراکات قرار می‌گیرند، الگوی همگرایی به مخاطب آموخته می‌شود و از هر گونه تفرق و پراکنده‌سازی یا به حاشیه راندن دیگری، به ویژه در فضای تعامل عمومی پرهیز می‌شود. به این ترتیب، چنین می‌نماید که این آیات نه تنها با تغییر نگرش‌های مخاطب نسبت به دیگری می‌توانند به لحاظ شناختی، ظرفیت فهم همدلانه را افزایش دهند، بلکه از منظر عاطفی نیز پیش‌فرض‌هایی را از جنس تعلقات و پیوندهای خانوادگی و تجانس روحی به وجود می‌آورند که به طور بالقوه می‌توانند فهم همدلانه را تقویت کنند.

علاوه بر مثلث اشتراکات (شکل شماره ۲) که منجر به شکل‌گیری ضلع همدلی (در شکل شماره ۱) و صلح فرهنگی می‌شود، با تمرکز بر دو زاویه دیگر مثلث حل مناقشه در شکل شماره ۱، یعنی «عدم خشونت» و «خلاقیت»، به آیاتی متعدد می‌توان اشاره کرد که به راستی گزینه‌هایی جایگزین و متنوع را در ساحت رفتاری

و ساختاری، فراروی مخاطب می‌نهد. این آیات با تکیه بر همگرایی اجتماعی، به نگرش‌سازی دربارهٔ عدم خشونت می‌پردازند و به آن مشروعیت می‌بخشند. این فرایند، نشان از خلاقیت در ایجاد روش‌های حل مناقشه و صلح آفرینی با تکیه بر هماهنگی و همگونی در میان گروه‌های مختلف انسانی دارد. یکی از مهم‌ترین آیاتی که می‌توان به آن اشاره کرد، آیهٔ ۱۷۷ سورهٔ بقره است. این آیه در نهایت خلاقیت به طرح نگرشی تازه نسبت به مقولهٔ دین‌ورزی می‌پردازد و در پاسخ به بحث‌های بیهودهٔ برخی معاصران پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در موضوعات دینی، بر اساس نگرشی همدلانه و نیز دیگرخواهانه، تعلیم خود را عرضه می‌دارد که آشکارا از اهتمام قرآن کریم به برقراری سه‌گانهٔ صلح خبر می‌دهد:

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ (بقره/ ۱۷۷)؛ نیکی آن نیست که رویتان را به سوی مشرق و مغرب آورید، بلکه نیکی آن است که کسی به خداوند و روز بازپسین و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیامبران ایمان داشته باشد و مال را با وجود دوست داشتش به خویشاوندان و یتیمان و بینویان و در راه ماندگان و خواهندگان و بردگان ببخشد و نماز را برپا دارد و زکات را بپردازد و وفاکنندگان به پیمانشان چون پیمان‌بندند و خوشا شکیبایان به هنگام تنگدستی و ناخوشی و هنگامهٔ کارزار، اینان صدقان و هم اینان پرهیزگاراند.

در جایی دیگر از سورهٔ بقره نیز همگرایی و هماهنگی، آرمانی سرمدی در اجتماع انسانی است و اختلاف و افتراق در جمع انسانی، به دلیل دوری از تعالیم اصیل متون مقدس است:

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأُنزِلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَعْيَانِيْمَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (بقره/ ۲۱۳)؛ [در آغاز] مردم، امت یگانه‌ای بودند، آنگاه خداوند پیامبران مژده‌آور و هشداردهنده برانگیخت و با آنان به حق کتاب‌های آسمانی فرستاد تا در میان مردم در آنچه اختلاف می‌ورزند داوری کند و در آن اختلاف نکردند مگر کسانی که آن [کتاب] به آنان

داده شده بود، آن هم از روی رشک و رقابتی که با هم داشتند، [و] پس از آنکه برهان‌های روشن برایشان آمد. آنگاه خداوند به اراده‌ی خویش مؤمنان را به آن حق [و حقیقتی] که ایشان در آن اختلاف داشتند رهنمون شد و خداوند هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

جایگزین خلاقانه‌ای که قرآن برای تعامل با دگران‌دیشان و یا حتی دشمنان طرح می‌کند، آن است که در هر حال از تجاوز و تعدی اجتناب شود (پرهیز از خشونت ساختاری و مستقیم). قرآن، مبتنی بر صلح فرهنگی، پیشنهاد می‌کند که نگرش مخاطب بر همکاری با همگان در جهت انجام عمل نیک قرار بگیرد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَجْلِسُوا فِي الْبِلَادِ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوا عَنْ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (مائده/ ۲)؛ ای مؤمنان حرمت شعائر الهی و ماه‌های حرام و قربانی‌های نشاندار و قربانی‌های قلاهدار و زائران بیت‌الحرام را که از پروردگارشان جویای گشایش معاش و خشنودی او هستند، نگه دارید و چون از حال احرام بیرون آمدید می‌توانید به شکار بپردازید و دشمنی با مردمی که شما را از مسجد الحرام باز می‌دارند، شما را بر آن ندارد که تجاوز کاری کنید؛ و در نیکی و پارسایی همدستی کنید نه در گناه و ستمکاری؛ و از خدا پروا کنید که خداوند سخت کیفر است.

فرجامین آیه‌ای که در این باره یاد می‌آوریم و در آن یکی از مهم‌ترین نگرش‌های خلاقانه در حل مناقشه و جلوگیری از خشونت طرح می‌شود، آیه ۱۳ از سوره حجرات است. در این آیه بر اشتراک زیستی انسان‌ها در خانواده بزرگ بشری استدلال می‌گردد و سپس میان انسان‌ها با نژادها و گروه‌های مختلف، نوعی اشتراک تاریخی گذارده می‌شود تا با نگرشی مسالمت‌آمیز و همزیست‌گرایانه با یکدیگر تعامل کنند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (حجرات/ ۱۳)؛ هان ای مردم! همانا ما شما را از یک مرد و یک زن آفریده‌ایم و شما را به هیئت اقوام و قبایلی درآورده‌ایم تا با یکدیگر انس و آشنایی یابید. بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خداوند پرهیزگارترین شماست؛ که خداوند دانای آگاه است.

با نگرشی همدلانه نسبت به عرب صدر اسلام که با تعالیم ساختارشکنانه قرآنی درباره کیفیت نگرش و رفتار با دیگری مواجه می‌شده است، می‌توان حدس زد که تا چه اندازه، الگویی شبیه آنچه در شکل شماره ۲ تدوین گردید، بر چارچوب ذهنی او اثربخش بوده و تغییراتی شگرف را در زندگی فردی و جمعی او پدید آورده است.

نتیجه‌گیری

مثلاً «نگرش، رفتار، تباین» بر آن است که در تولید خشونت/صلح، پیش از هر چیز باید بر نگرش و زیربنای آن یعنی فرهنگ متمرکز شد. اگر بتوان خشونت/صلح را به انواع «مستقیم، ساختاری و فرهنگی» تقسیم کرد، نقش خشونت/صلح فرهنگی بیش از آن دو است؛ چرا که می‌تواند منجر به صورت‌های دیگر خشونت/صلح بشود. قرآن کریم، منبع بسیار مهم معرفتی و نگرشی است که در آیاتی متعدد به مخالفت با خشونت فرهنگی در قالب پیش‌فرض‌ها و نگرش‌هایی می‌پردازد که زیربنای دیگر انواع خشونت و تعدی قرار می‌گیرد؛ برای مثال، در آیه ۳۱ سوره اسراء، خداوند نگرشی خشونت‌آمیز را که برای فرار از سختی‌های ارتزاق فرزندان، باعث کشته شدن ایشان می‌شد، به چالش می‌کشد یا در آیه ۱۳۷ سوره انعام، نگرش‌های شرک‌آمیزی که زمینه‌ساز خشونت مستقیم «قَتْلَ اَوْلَادِهِمْ» و خشونت ساختاری «لِيُرْزُوهُمْ» هستند، نکوهیده می‌شوند یا در آیه ۹ سوره تکویر، پیشاپیش صحفه پاسخ قربانیان خشونت فرهنگی، یعنی دختران زنده به گور را در قیامت به رخ مخاطب خاص خود می‌کشد. بدین ترتیب، قرآن از طریق نگرش و فرهنگ بدیع خود، نه تنها فرهنگ خشونت - برای مثال - علیه زنان را نمی‌پذیرد، بلکه همچون مردان، آنان را نیز در پیشگاه خداوند مکلف و مسئول می‌داند. از همین رو وعده پاداش در آیه ۳۵ سوره احزاب با تأکید خاص زبان‌شناختی بر هر دو جنسیت مرد و زن طرح می‌گردد. با این حال، مخالفت با خشونت فرهنگی در قرآن و پیش داشتن نگرش نوین، محدود به فرزندان یا زنان نیست و تمام بشریت را در بر می‌گیرد؛ برای مثال، نه تنها برابر دانستن مرگ یک نفر با کل جامعه انسانی در نکوهش خشونت فرهنگی مهم است، بلکه تأکید بر برابر بودن جان‌بخشی به یک فرد با احیای

بشریت، از منظر صلح فرهنگی نیز اهمیت والا دارد.

در نگاه قرآن به صلح آفرینی فرهنگی که در شکل شماره ۱ کلیدواژه آن همدلی بود، می‌توان به تثلیث اشتراکات انسانی در قرآن اشاره داشت که در نهایت منجر به فهم انسانیت مشترک بین انسان‌ها و در نتیجه منجر به ایجاد همدلی خواهد شد. با بررسی آیات مختلف قرآنی، سه سطح از اشتراکات بشری خود را نمایان می‌سازد. این اشتراکات مبتنی بر نگرش توحیدی قرآن است و مقولات متافیزیکی، زیستی و تاریخی را در بر می‌گیرد. منظور از اشتراکات متافیزیکی در قرآن، به طور خاص وجود خالق یکتاست که بر امور جهان و مردمان، مسلط و نسبت به تأمین نیازهای آن‌ها مسئول است. در زاویه اشتراکات زیستی، بر خلقت نوع بشر از پدر و مادر نخست تأکید شده است. سرانجام آیاتی که در آن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله انبیای پیشین و تعالیم ایشان را تصدیق می‌کند، در ضلع تاریخی این اشتراکات جای دارند. در آیات اخیر بین انبیا فرقی گذاشته نمی‌شود و تأکید بر آن است که آمدن انبیا در بین امت‌ها برای دادگری و دوری از ستم و تعدی است. مضامین آیاتی که در مثلث اشتراکات وجود دارند، نشان‌دهنده الگوی همدلی و همگرایی است و مخاطب خود را از حذف، نادیده گرفتن یا سرکوب دیگری بر حذر می‌دارد و با تغییر نگرش‌های او نسبت به دیگری می‌تواند حداقل به لحاظ شناختی، ظرفیت فهم همدلانه را افزایش دهد.

به نظر می‌رسد بر خلاف دیدگاه انتقادی رایج که متون مقدسی نظیر قرآن کریم را ابزاری برای مشروعیت دادن و موجه ساختن خشونت، قتل و ترور می‌داند، تکیه بر نظریات موجود در حوزه مطالعات خشونت و صلح، همانند «صلح فرهنگی» گالتونگ، ظرفیت‌های این منابع فرهنگی ارزشمند را در تولید عدالت و مسالمت در اجتماع انسانی آشکار سازد. چنین می‌نماید که بهره‌برداری مناسب از قابلیت‌هایی که در آیات قرآنی برای همراهی با نظریات صلح در عصر جدید وجود دارد، همت نخبگان دینی را می‌طلبد.

کتاب‌شناسی

۱. برگر، پیترا ل.، *موج تازه سکولاریزدایی از جهان*، در *افول سکولاریزم*، ترجمه افشار امیری، تهران، پنگان، ۱۳۸۰ ش.
۲. کریم‌زاده، صادق، «سازوکارهای روان‌شناختی فرایند درونی‌سازی ارزش‌های اخلاقی»، *روان‌شناسی و دین*، سال سوم، شماره ۲، ۱۳۸۹ ش.
3. Armstrong, K., *Islam, Short History*, New York, Random House, 2002.
4. Armstrong, K., *The Great Transformation: the Beginning of our Religious Traditions*, New York, Alfred A. Knopf, 2006.
5. Berger, Peter L., "From Secularity to World Religion", *The Christian Century*, 97, 1980.
6. Bromley, D. G., "Dramatic Denouncements" in David G. Bromley (ed.), *Cults, Religion and Violence*, Cambridge, Cambridge University Press, 2004.
7. Dawkins, R., *The God delusion*, London, Bantam Press, 2006.
8. Dudouet, V., *Transitions from Violence to Peace: Revisiting Analysis and Intervention in Conflict Transformation*, Berlin, Berghof Research Center for Constructive Conflict Management, 2006.
9. Fitz-Gibbon, A., *Positive Peace: Reflections on Peace Education, Nonviolence, and Social Change*. Rodopi, 2010.
10. Francis, D., *From Pacification to Peacebuilding: A Call to Global Transformation*, London and New York, Routledge, 2010.
11. Galtung, J., "An Editorial", *Journal of Peace Research*, 1 (1), 1964.
12. Galtung, J., "Cultural Violence", *Journal of Peace Research*, 27 (3), 1990.
13. Galtung, J., "Introduction: Peace by Peaceful Conflict Transformation – the Transcend Approach", *Handbook of Peace and Conflict Studies*, ed. by Charles Webel and Johan Galtung, London and New York, Routledge, 2007.
14. Galtung, J., "Violence, Peace and Peace Research", *Journal of Peace Research*, 6 (3), 1969.
15. Galtung, J., *Conflict Transformation by Peaceful Means (The Transcend Method)*, New York, The United Nations Disaster Management Training Programme (DMTP), 2000.
16. Galtung, J., *Peace by Peaceful Means: Peace and Conflict, Development and Civilization*, London and Oslo, Sage, 1996.
17. Galtung, J., *Transcend and Transform: An Introduction to Conflict Work*, London, Pluto Press, 2004.
18. Gay, W., "The Language of War and Peace", in Lester R. Kurtz, et al. (eds.), *Encyclopedia of Violence, Peace and Conflict*, Academic Press, vol. 1, 1999.

19. Hertog, K., *The Complex Reality of Religious Peacebuilding: Conceptual Contributions and Critical Analysis*, Lexington Books, 2010.
20. Hood, R. W. et al., *The Psychology of religion: An Empirical Approach*, New York, The US, The Guilford Press, 2009.
21. Jackman, M. R., "License to Kill: Violence and Legitimacy in Expropriative Social Relations", in John T. Jost and Brenda Major (eds.), *The Psychology of Legitimacy: Emerging Perspectives on Ideology, Justice and Intergroup Relations*, New York, Cambridge University Press, 2001.
22. James, W., *Varieties of Religious Experience: A Study in Human Nature*, London and New York, Routledge, 2002.
23. Little, D. & S. Appleby, "A Moment of Opportunity? The Promise of Religious Peacebuilding in an Era of Religious and Ethnic Conflict", *Religion and Peacebuilding*, ed. by Harold Coward and Gordon S. Smith Albany, State University of New York Press, 2004.
24. Manley, R. H., *Building Positive Peace: Actors and Factors*, International Public Policy Institute, 1981.
25. Sachedina, A., *Islam and the Challenge of Human Rights*, New York, Oxford University Press, 2009.
26. Schnabel, A., "Appendix 2C: The Human Security Approach to Direct and Structural Violence", *SIPRI Yearbook 2008*, New York, Oxford University Press, 2008.
27. Thomas, S., *The Global Resurgence of Religion and the Transformation of International Relations*, New York, Palgrave Macmillan, 2005.
28. Tyler, A., *Islam, the West and Tolerance: Conceiving Coexistence*, New York, Palgrave Macmillan, 2008.